

این جستار پیش از انتخابات نوشته شده بوده و هر کنایه-ای در برخورد با جنبش کنونی-ی مردم ایران نسنجیده است.

در بینش جوانان سرنوشت آیندگان دیده می‌شود

در دورنمای نگرش جوانان همیشه شور نوشدن و درخششی از امید به چشم می‌خورد. جوانان از سرشت خود ناهنجاری‌های پهنه-ی زندگی را نمی‌پذیرند و در راه رسیدن به آینده-ی پُر امید گستاخ هستند. آگاهی‌های اجتماعی در جوانان بیشتر از گذاری نازک و باریک برآمده-اند و پندارهای آنها آزموده نشده-اند. ولی شور یافتن و دگرگون ساختن، جوانان را ناآرام و شتابزده می‌سازد.

جوانان بیشتر مانند دلاوران بی باک ولی کم آزموده هستند که آنها کمند پیروزی را یافته می‌پندارند و برآن هستند که دروازه-ی شهر گمشده را بگشایند.

آینده-ی هر مردمی در راهی نگاشته می‌شود که جوانان آن راه را برای رسیدن به آرمان‌های خود برگزیده یا برمی‌گزینند. از این روی آینده سازان جهان می‌کوشند که خواسته-های خود را در راه دورنمای جوانان هر کشوری بگذارند تا مردمان گذار پیشرفت را با خواسته-های جهانداران همبستر بپندارند و ناخواسته به آینده-ای برسند که فرمانروایان جهان آن را پیشاپیش نگاشته -اند.

یعنی جهانداران، که روند بازارهای جهان را می‌نگارند، برای رسیدن به سود فراوان، نگرش جوانان را بسویی که رونق بازار آنها است می‌گردانند. رونق بازار کشورهای زورمند در ایجاد نیاز به کالایی است که آنها تولید می‌کنند. این است که مردم در گذار تمدن گام به گام به کالایی نیازمند می‌شوند که شناختی از آن ندارند و آن کالا هم با خوش‌زیستن پیوندی ندارد. زیرا مردمی که، از نیاز به پیشرفت، وابسته به کالای مدرن بشوند آنها خواه ناخواه همراه گردانه-ی تمدن کشیده می‌شوند. این نیاز از پیشرفت فرهنگی-ی مردم برنخاسته است که آنها از برآیند آن بتوانند به آفرینش هستی راست‌تر و درست‌تر بنگرند. این است که مردمان جهان مدرن هم با همان دیدگاه پسمانده-ای، که از مذهب‌ها برداشت کرده-اند، به هستی می‌نگرند.

یعنی پیوسته شور پیشرفت بر نیازهای مردم می‌افزاید. آنها مصرف کالای تولید شده را، در□هن خود، با پیشرفت فرهنگی یکسان می‌پندارند. این است که مردمان بیشتر، بدون پیشرفت، به مصرف کنندگان فرآورده-های پیشرفته می‌گروند. اگر کسی به ژرفی بنگرد او خواهد دید که حتا فراگرفتن دانش ابزارسازی و تولید کالاهای تمدن مدرن نشان خردمندی و پیشرفت فرهنگ مردم نمی‌باشد.

اگر بدون آلودگی از عقیده-ای در ویژگی‌های سرشت انسان اندیشه کنیم درمی‌یابیم که برخی از ویژگی‌های انسان در هنگام جوانی روینده و تواناتر هستند.

برای نمونه:

۱ نیروی خرد در جوانان: پیوسته بارآور اندیشه-های نو و جویای ناشناخته-هاست.

۲ نیروی احساس در جوانان: نازک، ریزدانه، ناآرام، کامجو و اندوه پرهیز است.

۳ نیروی تن در جوانان: روینده و پیوسته جوینده-ی هنرورزی و خودآزمایی است.

روند دگرگون شدن هر جامعه، چه در سوی خوش‌زیستن و چه در سوی تلخ کامی، بستگی به میزان آمیختگی و بُن نهاد این سه نیرو دارد؛ یعنی سرنوشت شاد یا شوم مردم به این بستگی دارد که خرد، احساس و تن جوانان چگونه با چه کمیت، با چه کیفیت و در چه سوئی آزموده، برانگیخته و پروراند شوند.

۱- در برخورد به نیروی خرد:

اندیشه از چشمه-ی خرد انسان، در آمیزش با پدیده-های هستی، زاییده می‌شود. در این پیوند سیمای اندیشه به دیدگاهی بستگی دارد که انسان از آن دریچه به جهان هستی می‌نگرد. یعنی انسانی می‌تواند آزادانه بیندیشد که او خود را آزاد نه عبد الله بداند و بتواند، در بیرامون پدیده-های هستی، آزادانه با نیروی خرد خود اندیشه کند.

کسی که به عقیده-ای ایمان دارد، خرد او در گرو آن عقیده است، برآینده اندیشه او هم از عقیده-ی او سرمیزند نه از

خرد او. زمینه‌ی اندیشه‌ی او پنداری است که از راه ایمان در□هن او گذارده شده است. از این روی حکومت اسلامی با همه‌ی زور خود می‌کوشد که ایمان به اسلام را جایگزین خرد جوانان سازد تا والیان اسلام بر اندیشه‌ی جوانان حکمران باشند و بتوانند آینده را بر روند اسلام پی ریزی کنند.

۲- در برخورد به نیروی احساس:

احساسات انسان از نیازهای سرشت او برانگیخته می‌شوند. انسان از سرشتش جویای شادکامی و خوش زیستی است. احکام مذهبی، که سرکوب کننده‌ی احساسات انسان هستند، نخست انسان را از بُن سرشت خود بریده و سپس او را به بیزاری از سرشت خودش برمی‌انگیزند. بدین سان که حکومت اسلامی، با زور و ایمان، جوانان را از هنرمندی و جشن‌های شادی آفرین باز می‌دارد و از راه مغزشویی آنها را در اندوه پرستی، خودآزاری و کینه توزی می‌پروراند. از این مغزشویی است که آفرینش هنر در چنین اجتماعی ناچیز است و مردمان همیشه خود را گناهکار می‌دانند و از ترس جهنم احساسات درون خود را نفرین می‌کنند و برای چاره جویی به گورمردگان پناه می‌برند.

۳- در برخورد به نیروی تن:

نیروی تن در پیروی از جهان بینی و اندیشه، که فرآورده‌ی خرد انسان است، و هم چنین در پیروی از احساسات، که از انگیزه‌های سرشت انسان می‌جوشند، به کار گرفته می‌شود. زمانی اندیشه فرآورده‌ی خرد خود انسان است که انسان، از برخورد با پدیده‌های هستی، آگاهانه آن اندیشه را پرورانده باشد. اندیشه‌ای، که بر پایه‌ی یک ایدئولوژی یا یک مذهب پدیدار می‌شود، برداشتی است ناآزموده که دیگران آنرا بافته و بازگو کرده‌اند. حکمرانان اسلام، که ایمان را جایگزین خرد جوانان و احساسات آنها را به کژی سرکوب کرده‌اند، به آسانی می‌توانند نیروی تن جوانان را هم به سود والیان اسلام و برای استوار ساختن احکام شریعت به کار ببندند. هر اندازه که جهادگران و سپاهیان نابخردتر باشند، ایمان آنها به اوامر الله محکم تر، مهر آنها به انسان و انسانیت کمتر، انگیزه‌های درون آنها خشکیده تر و نیروی خشم آنها پُر توان تر خواهد بود.

جهانداران آموخته‌اند که بینش جوانان نخست در کودکی، از سوی خانواده، سپس در دبستان از راه آموزش اجتماعی رنگ می‌گیرد. می‌توان گفت که بینش جوانان بیشتر از نخستین پندارهای بی بنیاد، که همان عقیده‌ی حاکم بر خانواده است، آلوده می‌شود. یعنی والیان مذهبی زمینه‌ی اندیشه و روزنه‌ی نگرش جوانان را در انحصار دارند و از این راه انگیزه‌های آنها را از آغاز کودکی واژگون می‌سازند. برآیند آموزش مذهبی این است که روند فرهنگ جامعه از پیشرفت بازمی‌ماند و تنها در میدان عقیده و ایمان دور می‌زند. از این روی در بیشتر کشورهای جهان نابخردان حاکم و خردمندان محکوم هستند.

پژوهش‌های جامعه شناسی و روند تاریخ نشان می‌دهند که فرمانروایان جهان کسانی هستند که آرمانهای خود را در مرزهای مذهب‌های سرشناس جای داده‌اند. از این راه جهانداران همیشه توانسته‌اند، به آسانی و بسیار ارزان، جهان در سوی مراد خویش بگردانند.

زمانی که کاتر رئیس جمهور پیشین آمریکا از پادشاه ایران می‌خواهد، که دست مذهب فروشان را در پرورش بینش جوانان باز بگذارد، آینده‌ی ایران بیش از پیش، به کوراندیشان دین فروش، واگذار می‌شود. در آن هنگام اسلامفروشان پُر تجربه و تازه نفس وارد این میدان بی پهلوان شدند و به آسانی توانستند زهر خردسوز خود را در مسجدها، حسینیه‌ها، مهدیه‌ها و جایگاه‌های دیگر به انبوه مردمان به ویژه به جوانان بخورانند. آخوندها خرد و اندیشه‌ی ناآزموده‌ی جوانان را دزدیده و به زهر ایمان آلوده ساختند و آنچه را که جوانان در آرمان‌های خود آرزو می‌کردند به دروغ در اسلام راستین خود بسته بندی کرده و به همگان به ویژه به جوانان فروختند.

آخوندها، به کمک دیدگاه جامعه شناسان و سوسیالیست‌های ایرانی و پیوند دادن بررسی‌های اروپایی به اسلام، توانستند نگرش جوانان را در تاریکخانه‌ی مذهبی میخکوب کنند و از احساس و توان آنها بر ضد آینده‌ی ایران سود ببرند. آنها برای فریب دادن جوانان دسته‌های سینه زنی و روضه خوانی را مسخره کرده و پسماندگی‌های احکام اسلام را در زربرگ‌های دروغ پنهان ساختند. آخوندها توانستند خرد و احساس جوانان به کژی بیآزارند و احکام

انسان ستیزی را به نام آزادی و پیشرفت با نیروی جوانان شوریده بر مردم فرود آورند.

سازمانها و گروه‌های سیاسی در ایران با کسانی روبرو شده بودند که آنها با چماق خشم‌آوران سخن می‌گفتند. این روشنفکران نه تنها بازی را در سیاست باخته بلکه توری‌های بینش خود را هم، که سالها بر آنها نشسته بوده‌اند، نادرست می‌دیدند. این بود که آنها با خودفریبی، به امید خدا، پیروی از آخوندها را، به نام مبارزه با امپریالیسم آمریکا، توجیه کرده و با "فریاد الله اکبر" یا "تنها ره‌رهایی اعدام آمریکایی" با شورشیان همگام شدند. در این آشوب جوانان ساده‌پندار، که بیشتر از هر چیز خشم را از اسلام آموخته بودند، به فرمان خلافت سایه‌ی مرگ را بر اجتماع ترس‌زده گسترش دادند.

در این آشوب والیان اسلام به کمک جوانان کم‌آموده و تنوریهای سوسیالیسم، در راه پیکار بر ضد امپریالیسم آمریکا، راه را برای امپریالیسم اروپا به ویژه انگلیس هموار ساختند.

بنی صدر که، با دروغ‌های ابوالحسنی، ولایت فقیه را در بسته‌های "خردگش" به مردم مسلمان فرو کرده بود، از ترس جنبش جوانان آزاده، دانشگاه‌ها را می‌بندد و از ترس زنان گستاخ دستور حجاب اجباری را صادر می‌کند. برآیند این کردار ناجوانمردانه و انسان ستیز این است که آخوندها، با کشتار ده‌ها هزار تن از جوانان کشور، بتوانند تا اندازه‌ای احکام ترس و نادانی را در زیربنای اندیشه‌ی مردم ایران جاسازی کنند.

در بی‌داسرای حکومت اسلامی اندک شمار جوانان فرومایه و خشم‌آور را برای سرکوب جوانان خوداندیش و شک ورز، می‌گمارند. پس از چند سال، که هسته‌ی دانش در دانشگاه‌ها به خشکین می‌گراید، به آسانی پهنه‌ی دانشگاه میدان تاخت و تاز آخوندهای نادان پرور، شیدان شعبده باز، میهن فروشان بیگانه پرست و انسان ستیزان می‌شود.

انجمن‌های اسلامی، با چوب ایمان در دانشگاه‌ها، برای سرکوب دگراندیشان در دانشگاه و ستایش از پیشوایان اسلام به کار می‌پردازند. شهیدپروران جای دانش پروران را در دانشگاه‌ها پر می‌کنند. عقیده‌ی اسلامی، آن هم با زهر آگین ترین بُن‌مایه‌اش، معیار سنجش دانش، دانش پژوهی، راستی، درستی و برتری می‌شود.

برگ‌های آزمون‌های ورود به دانشگاه‌ها نشان می‌دهند: کسی می‌تواند به دانشگاه‌ها وارد شود که به گفتارهای دروغ و خرافات ایمان داشته و زمینه‌ی خرد او به زهر اسلامی آلوده شده باشد. یعنی دانشجو برای ورود به دانشگاه بایستی دستکم خود را نابخرده بنمایاند تا پروانه‌ی آموختن از آخوندهای نادان‌پرور دریافت کند.

استادانی که در دانشگاه‌های حکومت، برای برپاداشتن پایگاه ایران ستیزان گماشته شده‌اند، یا نادان‌پرورانی هستند با ویژگی‌های آخوندها یا نادان‌نمایی می‌باشند خودباخته که دروغ را به نام راستی و نادانی را به نام دانش ستایش می‌کنند.

این گفتار به آن معنا نیست که همه‌ی دانشجویان و استادان اندیشه سوخته و خودفروش هستند بلکه به آن معناست که دود ترس و ستم در حکومت اسلامی به آن اندازه خردسوز است که از آینده سازان یک کشور گورکنان فرهنگ آن کشور ساخته می‌شود.

در کشوری که سرکرده‌ی حکومت در همایش دانشجویان بگوید: دختر شانزده ساله‌ای به کمک ابزارهایی ساده، که از بازار خریده، انرژی‌ی هسته‌ای تولید کرده است و خبرگان فن، این تولید را آزموده و تأیید کرده‌اند.

باید گفت در این کشور حتا یک کس، که اندکی به شکافتن اتم آگاهی داشته باشد، نمی‌تواند از حقیقت یک دانش سخن بگوید. زیرا اگر یک فیزیکدان، هراندازه هم که مسلمان یا نادان باشد، نمی‌تواند چنین یاوه‌سرای را بپذیرد.

برآیند کارکرد استادان نادان‌پرور را می‌توان در کردار دانشجویان پرورده شده بنگریم؛ آنان که حق اندیشیدن آزاد، حق برگزیدن پوشاک، حق انتخاب دانش، حتا حق نپذیرفتن نادانی و دروغ را ندارند، با هم فریاد می‌زنند: "انرژی‌ی هسته‌ای حق مسلم ماست".

آیا این کسان، که در تاریکخانه‌ی دروغ از دانش و خرد انسان بریده شده‌اند، مفهوم حق یا مفهوم آزادی را می‌شناسند؟

در حکومت زنجیر و تازیانه، که ترس گسترده می‌شود، دروغ‌نوی یا ستایش از دروغ ابزاری است که همگان آن را برای زیستن به کار می‌برند. در توفان ترس می‌توان جوانان را جهادگر، نادان، مرگ پرست، خشن، سختدل پرورانید

ولی باز هم نمی‌توان درون همه‌ی آنها را از شور جوانی، که شک ورزی و جویندگی است، تهی ساخت. در همان انجمن‌های دانشجویان اسلامی که هموندانش، در زیر فشار حکومت اسلامی، در زیر خشم دیدبانان دانش پرهیز، در زیر موج چماقداران بی فرهنگ بوده‌اند؛ می‌بینیم که باز هم در ژرفای اندیشه‌ی جوانان شراره‌هایی درخشان می‌شوند که پایه‌های حکومت ستمکاران را سست می‌کنند.

پیوسته دیده می‌شود که دانشجویان با وجود ترس از، یورش نامردمان چماق به دست، زندان و شکنجه، بیرون رانده شدن از دانشگاه، در هم شکسته شدن آینده‌ی خود و خانواده باز هم بیشتر آنها تن به خواری و خفت نمی‌دهند و در برابر ستم انسان ستیزان حکومت ایستادگی نشان می‌دهند.

در کشوری که اندیشیدن در باریکه‌ای تنگ مرزبندی شده است و بازگو کردن اندکی از خواسته‌های انسانی، حتا در برگهای اینترنت، مجازاتهای سنگین و گاهی مجازات مرگ در پی دارد؛ باز می‌بینیم و می‌شنویم که جوانه‌های اندیشه از همین زمینه‌ی آلوده می‌رویند که شکوفایی آینده‌ای بهتر را مژده می‌دهند.

در چنین هنگامی است، که اسلامفروشان راستین، آستین‌ها را بالا زده و به نوازش جوانان گستاخ می‌پردازند. مفهوم گفتار زنجیربافان راستین چنین است: آن چه را که شما جوانان می‌خواهید در همین اسلام خودمان هم وجود دارد که تا به امروز پیشوایان اسلام آنها را نشناخته‌اند، ما اکنون آنها را کشف کرده‌ایم، دیگر نیازی نیست که شما جوانان در جستجو یا در اندیشه‌ی گشودن دشواری‌های جامعه باشید.

آن گاه، که خرد جوانان از خوداندیشی بازماند، اسلامفروشان می‌توانند به آسانی خواسته‌های دانشجویان را در پوشش دروغ پیچیده، خود را به رنگ آزادیخواهان بنمایند، تا جوانان به این گمان، که نوشوندگی در احکام کهنه‌ی اسلام یافت می‌شود، دوباره به تاریکخانه‌ی ایمان باز گردند.

از شوربختی بیش از هزارسال است که اسلام سازان تازه به تازه، با شعبده بازی و دروغ، پیوسته بندهای تازه‌ای را جایگزین بندهای پوسیده‌ی اسلام می‌کنند. از آنجا که بیشتر ایرانیان نه آزادی و نه اسلام را می‌شناسند، انبوهی از مردم از این بی‌دانشی باز هم فریب می‌خورند، باز هم آنها برای چندمین بار زنجیرهای خفت را به جای نوار آزادی به گردن خود می‌بندند.

بالاترین وظیفه‌ی والیان اسلام، چه عمامه داران ایران ستیز و چه روشنفکران اسلامزده، نجات اسلام است. آنها برای انجام این وظیفه نه تنها از بستن هر گونه دروغ به الله و رسولش روی گردان نیستند بلکه آنها به آلوده کردن فرهنگ و تاریخ همه‌ی مردمان جهان هم دست می‌برند. آنها جهان پیش از اسلام را آن چنان، به دروغ خوار و زشت، می‌نگارند که زشتی‌های اسلام پسندیده جلوه کنند.

تا زمانی که آخوندی خود را مسلمان می‌خواند او تنها به فکر آزادی و نجات اسلام است. آخوند هرگز در فکر آزادی و استقلال ایران نیست و نخواهد بود بلکه او در این راه ایران و ایرانی را به الله پیش کش می‌کند.

فرهنگ ایران، که تراوشی از خرد و بینش نیاکان ما می‌باشد، کوه سرسختی است که حکمرانی‌ی الله را، بر مردم ایران، دشوار می‌سازد. از این روی آخوندها با خرد انسان به ویژه با فرهنگ ایران به سختی دشمنی می‌ورزند تا بتوانند به آسانی حکومت الله را بر مردمان ترس زده استوار سازند. آخوندها مجبورند خرد انسان را، که دشمن نادانی است، در بندهای ایمان زندانی کنند تا بتوانند اسلام عزیز را آسان‌تر گسترش دهد.

برای پیش گیری از گستاخی‌ی جوانانی، که از روزنه‌ی زندان ایمان به دور دست نگاه کرده‌اند، بندهایی به کار می‌روند که به چشم دیده نمی‌شوند ولی آن بندها انسان را در نازندگی گرفتار می‌کنند و توان هر جنبشی را از او می‌گیرند.

در ایران، که حتا داروهای درمانی در بیمارستان‌ها برای مداوای بیماران کمیاب است، مواد زهرآگین مانند تریاک، هروئین، کراک و... به آسانی در دسترس جوانان حتا نوجوانان گذارده می‌شود. در احکامی که نوشیدن شراب یعنی شرب خمر حرام است، فقه‌های آن احکام، کشیدن تریاک و زهرهای زندگی سوز را حلال دانسته‌اند. رونق بازار تریاک نه تنها برای انگلیس بسیار سودآور بوده بلکه سروری‌ی انگلیس بر هر مردمی به معتاد بودن جوانان آن کشور پیوند داشته است.

آخوندها، که در ایران ستیزی همتا ندارند، می‌گویند شرب خمر حرام است یعنی نوشیدن آبکی‌های مست‌کننده ولی مواد مخمر دیگر که دود یا جویده می‌شوند حلال خواهند بود چون آنها را نمی‌نوشند. اگر چه حکومت اسلامی، برای پوشاندن زشتی‌های خود، مصرف این مواد را هم جرم می‌شمارد ولی آنها مشروع هستند و مصرف آنها حرام نیست یعنی گناه ندارد.

در ایران که امکان یافتن کار برای هر پیشه‌ای، به جز اسلامفروشی، اندک است ولی امکان معتاد شدن برای هرکس به ویژه برای هر بیکاری فراوان است. از این روی جای شگفتی نیست که پیوسته دانشجویانی در زندان اوین یا در زندان بزرگ ایران، به زهر این مواد، آلوده و از اجتماع به کنار رانده می‌شوند.

جوانانی که نمی‌توانند نخستین نیازهای زندگی را برای خود فراهم کنند، زندگی بر آنها سخت می‌گیرد، رفته رفته از ترس آنها کاسته و بر خشم آنها افزوده می‌شود. این است که حکومت اسلامی خشم این جوانان را با افیون‌های گوناگون فرو می‌نشاند. جوانانی، که به زهر روان خراش معتاد شده‌اند، آنها دیگر شوری ندارند که شراره‌ای داشته باشند.

حکومت اسلامی بیشتر جوانان را، با شیوه‌ها و ابزارهای گوناگون از سرشت خودشان، که آزادگی است، جدا می‌سازد. آموزش‌های دینی، ریشه‌ی خرد بخش بزرگی از جوانان را با آتش ایمان می‌سوزاند، خودپرستی و ترس از بیکاری بخش دیگری را از جنبش و راستکاری بازمی‌دارد. در کاربرد ابزارهای حکومتی برخی را با تهدید و برخی را با تشویق به سکوت و اداری می‌کنند و برخی را، که انگیزه‌ی گستاخی و سرکشی در آنها پدیدار می‌شود، به زهر مواد روان خراش آلوده و از اجتماع به کنار می‌رانند.

با سخنی کوتاه می‌توان گفت حکومت اسلامی نیروی آینده ساز ایران را، که جوانان هستند، کم توان ساخته است تا بتواند حکومت خود را استوار بدارد. یعنی این حکومت به کردار بخشی از خرد جوانان را، که نیروی پیشرونده‌ی کشور است، در تاریکخانه‌ی شریعت گرفتار ساخته است. با این وجود هرگاه که اندیشه‌ای تازه و سازنده از این گرفتاران جوانه بزند کمتر پرورده می‌شود و به شکوفایی می‌رسد.

از آن جا که آینده‌ی هر کشوری به جهان بینی‌ی جوانان همان کشور بستگی دارد، از سویی گذار آزادی‌ی ایرانیان از راه شناخت فرهنگ ایران می‌گذرد، چنانچه آرمان روشنفکران ایران رسیدن به آزادی است، پس سزاوار است که آنها نخست جوانان کشور را به ارزش‌های فرهنگی و آلودگی‌های عقیده‌ی حاکم بر اندیشه‌ی مردم آشنا کنند تا جوانان بتوانند خردمندانه، با نگرشی آزاد راه رسیدن به آزادی را برگزینند و به نیکویی آینده‌ی ایران را در آزادی سامان بدهند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<https://derafsh-kavivani.com/>
<https://the-derafsh-kavivani.com/>